جلسه 537

چهارشنبه 10/09/89

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

قبل از اینکه تنبیهات را عرض کنیم یک نکته ای که از کلام مرحوم صاحب کفایه استفاده می شود عرض کنم:

ایشان فرق می گذارند بین قرینه منفصله بر تقیید با قرینه منفصله بر اهمال. اگر مولا گفت أعتق رقبة، با قرینه منفصله ما فهمیدیم تقیید خورده است به رقبه مؤمنه. این کشف نمی کند که مولا در مقام تفهیم اطلاق نبوده است. ظاهر أعتق رقبة این است که می خواسته است مولا به ما تفهیم کند که عتق رقبه لابشرط واجب هست، ظاهر أعتق رقبة این است و آن خطاب لاتعتق رقبة کافرة کشف نمی کند که مولا به صدد تفهیم اطلاق نبوده است. ولذا فقط ما کشف می کنیم نسبت به این قید ایمان داعی جد نداشته است مولا در بیان اطلاق. بیان اطلاق أعتق رقبة از حیث قید مؤمنه به داعی جد نبوده است به داعی ضرب قانون بوده است که در هنگام شک به أعتق رقبة رجوع بشود. اما در قرینه منفصله بر اهمال ما کشف می کنیم که این ظهور أعتق رقبة که می گفت مولا به صدد تفهیم اطلاق بوده است کشف می کنیم که این ظهور اشتباه بود. این ظهور مطابق با واقع نبود و واقعا مولا قصد تفهیم اطلاق نداشت.

پس ظهور أعتق رقبة این است که مولا به صدد تفهیم اطلاق بود و مراد جدی هم مطلق بود، قرینه منفصله بر تقیید کشف نمی کند که مولا در خطاب أعتق رقبة به صدد تفهیم اطلاق نبوده است، فقط کشف می کند که مراد جدی اطلاق نبوده است. اما قرینه منفصله بر اهمال امرش اشکل است، یعنی کشف می کند که مولا به صدد تفهیم اطلاق هم نبود. ظاهر أعتق رقبة این است که مولا به صدد تفهیم اطلاق بود، ولکن قرینه منفصله بر اهمال می گوید هذا الظهور مخالف للواقع فلم یکن المولی بصدد تفهیم الاطلاق. ولی قرینه بر تقیید می گوید نه، من نمی گویم این ظهور أعتق رقبة که مولا در مقام تفهیم اطلاق بوده است خلاف واقع است. نه، هنوز هم ممکن است مولا در آن خطاب أعتق رقبة در مقام تفهیم اطلاق بوده است. منتهی ظهور أعتق رقبة که مراد جدی هم اطلاق بوده فقط این بخش از ظهور را که المراد الجدی مطابق للاطلاق قرینه بر تقیید با او مشکل دارد و می گوید من کشف می کنم که لم یکن المراد الجدی مطابقا للاطلاق. این فرقی است که بین قرینه بر تقیید و قرینه بر اهمال از مجموع کلمات صاحب کفایه استفاده می شود.

سؤال وجواب: قرینه منفصله بر اهمال اگر ذکر بشود، می فهمیم آن ظهور أعتق رقبة که مولا به صدد تفهیم اطلاق بود اشتباه بود. این ظهور بود الان هم هست، الان هم أعتق رقبة ظهور دارد در اینکه مولا به صدد تفهیم اطلاق بود، ولکن این ظهور فهمیدیم مخالف واقع بوده و واقعا مولا در مقام اهمال بوده است. اما قرینه منفصله بر تقیید مشکل با این ظهور ندارد، می گوید خطاب أعتق رقبة ظهورش می گوید مولا در مقام تفهیم اطلاق بود من هم نمی گویم مولا در مقام تفهیم اطلاق نبود. من با آن بخش از ظهور اطلاق أعتق رقبة که می گوید مراد جدی هم بر طبق اطلاق بود مشکل دارم، می گویم مراد جدی در رابطه با قید مؤمن بودن مطابق با اطلاق نبوده است.

پس به نظر صاحب کفایه دو تا مطلب است: یک ظهور أعتق رقبة در اینکه مقام تفهیم اطلاق است، دوم اینکه مراد جدی هم موافق با اطلاق است. قرینه منفصله بر اهمال آن ظهور اینکه مولا به صدد تفهیم اطلاق هست را نشانه می گیرد، می گوید هذا الظهور مخالف للواقع. قرینه منفصله بر تقیید آن ظهور را که المراد الجدی علی وفق الاطلاق آن ظهور را نشانه می گیرد.

و این مطلب را ما قبول داریم، منتهی حرفمان این بود که اطلاق یعنی همان ظهور، یعنی همان ظهور اینکه مولا در خطاب أعتق رقبة می خواهد بفهماند که مراد جدی من همین عتق رقبه است و این تمام مراد جدی من هست. ما می گوئیم اطلاق یعنی همین. قرینه منفصله بر اهمال منافات با ظهور اطلاقی ندارد. این اطلاق یعنی همین ظهور در خطاب أعتق رقبة که تمام مراد جدی بر وفق همان عتق رقبه است بدون قید زائد. منتهی قرینه منفصله بر اهمال یا قرینه منفصله بر تقیید حجت اقوی است که ما از آن ظهور رفع ید کنیم. والا این مقدار از فرق بین قرینه منفصله بر اهمال و قرینه منفصله بر تقیید را ما قبول داریم، که قرینه منفصله بر اهمال کشف می کند که مولا به صدد تفهیم اطلاق نبوده، اصلا مولا نمی خواسته است که شما اطلاق بفهمید. چون قرینه منفصله بر اهمال داریم، یعنی قرینه منفصله آمد گفت مولا هنگامی که گفت أعتق رقبة به صدد اهمال بود یعنی به صدد تفهیم اطلاق نبود. اما قرینه منفصله بر تقیید اینطور نیست، کشف نمی کند که مولا در هنگامی که گفت أعتق رقبة به صدد تفهیم اطلاق نبود. فقط کشف می کند که داعی اش از تفهیم اطلاق در رابطه با قید مؤمنه بودن داعی جد نبود.

البته ما قرینه منفصله بر اهمال را داریم بحث می کنیم نه قرینه متصله بر اهمال. ما می گوئیم قرینه منفصله بر اهمال فرقش با قرینه منفصله بر تقیید که از کلام صاحب کفایه هم استفاده می شود و ما هم قبول داریم این است که قرینه منفصله بر اهمال کشف می کند که ظهور أعتق رقبة که مولا به صدد تفهیم اطلاق بود مخالف واقع هست. مولا به صدد تفهیم اطلاق نبود. اما قرینه منفصله بر تقیید اینطور نیست، کشف نمی کند که مولا هنگامی که گفت أعتق رقبة به صدد تفهیم اطلاق نبود، بلکه بیش از این کشف نمی کند که تفهیم اطلاق در أعتق رقبة به داعی جد نبود در رابطه به قید مؤمنه بودن. ولو در رابطه با سائر قیود اصالة الاطلاق می گوید بگو به داعی جد بوده است آن تفهیم اطلاق، اما در رابطه با این قید مؤمنه کشف کردیم که به داعی جد نبوده است چون لاتعتق رقبة کافره آمده بوده است. ما این مقدار فرق را که در کلام صاحب کفایه اگر دقت کنید فهمیده می شود ما هم قبول داریم، منتهی اشکالمان این است که ما اصلا می گوئیم که ظهور اطلاقی اسم همان ظهوری است که با انتفاء قرینه منفصله بر اهمال وانتفاء قرینه منفصله بر تقیید به وجود می آید. آن ظهور اسمش ظهور اطلاقی است. ولو قرینه منفصله بر اهمال بیاید اما آن ظهور را که از بین نمی برد، فقط کشف می کند که مخالف با واقع بود، ظهور که سر جای خودش هست. هنوز هم خطاب أعتق رقبة ظهور دارد در اینکه به صدد تفهیم اطلاق بود و می گفت تمام مراد جدی من همین عتق رقبه است بدون قید زائد. منتهی قرینه منفصله بر اهمال آمده است می گوید من حجت اقوی هستم به شما می گویم مولا به صدد تفهیم اطلاق نبود هر چند ظهور أعتق رقبة این است که مولا به صدد تفهیم اطلاق بود. و ما اسم این ظهور را می گذاریم ظهور اطلاقی. می گوئیم خود اینکه أعتق رقبة ظهور دارد که مولا به صدد تفهیم اطلاق بود اسم این ظهور اطلاقی است و هذا هو الاطلاق. اطلاق اثباتی این است. قرینه منفصله بر اهمال کشف می کند که این اطلاق اثباتی یعنی ظهور اینکه مولا به صدد تفهیم اطلاق هست این مخالف واقع بوده است.

سؤال وجواب: خلاف عرائض دیروز نیست، بلکه توضیح بیشتری است برای مطالب دیروز که ما این مقدار فرق را بین قرینه بر تقیید و قرینه بر اهمال که از کلام صاحب کفایه استفاده می شود قبول داریم. قرینه منفصله بر تقیید منافات ندارد که هنوز هم بگوئیم مولا در أعتق رقبة به صدد تفهیم اطلاق بود منتهی داعی جد نداشت. قرینه منفصله بر اهمال می گوید نه، کشف کردیم مولا در هنگامی که گفت أعتق رقبة به صدد تفهیم اطلاق نبود.

فرق فرمایش مرحوم آخوند با عرض ما این است که می گوید: قرینه منفصله بر اهمال که آمد کشف می کنیم اطلاق نداشتیم. اطلاق را اسم آن ارادة تفهیم الاطلاق می گذارد، می گوید کشف کردیم مولا اراده تفهیم اطلاق نداشت پس اطلاق نداشتیم. ما اطلاق را می گوئیم همان ظهور خطاب أعتق رقبة است. اطلاق اثباتی او است. ظهور خطاب أعتق رقبة در اینکه مولا به صدد تفهیم اطلاق بود خود این ظهور اطلاق اثباتی است. قرینه منفصله بر اهمال این ظهور را که از بین نمی برد، فقط کشف می کند که این ظهور مخالف واقع بوده است. مرحوم آخوند خود اراده واقعیه مولا را نسبت به تفهیم اطلاق این اراده واقعیه تفهیم اطلاق را اسمش را اطلاق می گذارد. ولذا می گوید با قرینه منفصله بر اهمال کشف می کنیم اصلا خطاب اطلاق نداشت.

ما عرضمان این است که ولو قرینه منفصله بر اهمال مولا نصب کند، ولکن آن ظهوری که خطاب أعتق رقبة داشت که آن ظهور می گفت مولا به صدد تفهیم تمام مراد جدی اش هست، آن ظهور هو الاطلاق. ولذا قرینه منفصله بر اهمال کشف نمی کند از عدم اطلاق. کشف می کند که این اطلاق مطابق با واقع نبوده است. این فرقی است که عرض ما با فرمایش مرحوم صاحب کفایه دارد.

خلاصه این که ما با صاحب کفایه اختلاف در این مطلب نداریم که قرینه منفصله بر اهمال کشف می کند أن المولی لم یکن بصدد تفهیم الاطلاق. ولی قرینه منفصله بر تقیید اینطور نیست. قرینه منفصله بر تقیید کشف نمی کند که مولا به صدد تفهیم اطلاق نبود. کشف می کند داعی جد نداشت در اراده تفهیم اطلاق. قرینه منفصله بر اهمال کشف می کند مولا اصلا اراده تفهیم اطلاق نداشت. وحرف درستی می زند صاحب کفایه و بسیار مطلب متینی است. منتهی ما می گوئیم شما چرا می گوئید اطلاق اثباتی عبارت است از اینکه مولا اراده تفهیم اطلاق داشته باشد واین را اطلاق اثباتی می دانید، وبعد می گوئید با قرینه منفصله بر اهمال کشف می کنیم که اطلاق اثباتی نداشتیم؟ نه، اطلاق اثباتی همان ظهور خطاب أعتق رقبة است در اینکه مولا به صدد تفهیم اطلاق بود. و این ظهور با آمدن قرینه منفصله بر اهمال از بین نمی رود. و همین ظهور است که اسمش اطلاق اثباتی است، نه آن اراده واقعیه تفهیم اطلاق. او اسمش اطلاق اثباتی نیست. اطلاق اثباتی یعنی ظهور خطاب أعتق رقبة در اینکه تمام مراد جدی عتق رقبه است. این اطلاق اثباتی است. قرینه منفصله بر اهمال این ظهور را که از بین نمی برد. هنوز هم أعتق رقبة ظهورش در این است که مولا در صدد تفهیم این بود که تمام مرادی جدی من همین عتق رقبه است. این ظهور الان هم هست برای آن خطاب أعتق رقبة. و اطلاق اثباتی یعنی همین ظهور.

در حالی که مرحوم آخوند اطلاق اثباتی را این ظهور نمی داند، بلکه واقع اراده تفهیم اطلاق می داند، می گوید این اطلاق اثباتی است. ولذا قرینه منفصله بر اهمال که بیاید می گوید کشف کردیم پس اطلاق در کار نبود، تخیل می کردیم اطلاق را والا اطلاقی در کار نبود. چون اطلاق اثباتی از نظر صاحب کفایه یعنی واقع اراده مولا لتفهیم الاطلاق.

ما می گوئیم نه، اطلاق اثباتی مربوط به خطاب است، واقع اراده مولا که ربطی به خطاب ندارد. اطلاق اثباتی یعنی ظهور أعتق رقبة در اینکه مولا در مقام تفهیم اطلاق بوده است، واین ظهور الان هم هست. قرینه منفصله بر اهمال هم بیاید باز هنوز هم آن خطاب أعتق رقبة ظهور دارد در اینکه مولا به صدد تفهیم اطلاق است. منتهی قرینه منفصله بر اهمال آمده چکار کنیم. ولذا شک که می کنیم در وجود قرینه منفصله بر اهمال، این شک ما باعث نمی شود که شک در اطلاق بکنیم. نه، اطلاق محفوظ است. چون اطلاق یعنی همین ظهور خطاب أعتق رقبة در اینکه تمام مراد جدی عتق رقبه است. این ظهور محفوظ است. قرینه منفصله بر اهمال کشف می کن واقع اراده تفهیم اطلاق نبوده است. واقع اراده تفهیم اطلاق که اطلاق اثباتی نیست.

این خلاصه نزاعی که در اینجا بین ما و صاحب کفایه است.

ولذا انسان که در کفایه دقت می کند صاحب کفایه مقدمه اولی را گفته کون المولی فی مقام بیان تمام المراد. بعد آخرش گفته است که: در مواردی که شک داریم در اینکه مولا در مقام بیان تمام المراد هست اصل عقلائی اصالة البیان جاری می شود. حالا اگر بعدا با آن قرینه منفصله بر اهمال فهمیدیم که مولا در مقام بیان نبوده، کشف می کنیم که مقدمه اولای اطلاق مختل بوده است. پس کشف می کنیم اطلاق نبوده است.

علت اینکه عرض می کنم مرحوم آخوند قرینه منفصله بر اهمال را می گوید کاشف است از عدم انعقاد اطلاق، جهتش این است که مرحوم آخوند مقدمه اولی را برای تحقق اطلاق واقع کون المولی بصدد بیان تمام المراد می داند. بعد می گوید اصالة البیان این مقدمه اولی را احراز می کند. خب اگر با قرینه منفصله بر اهمال ما کشف کردیم که مولا در مقام بیان نبوده است، پس کشف می کنیم طبق نظر صاحب کفایه که اطلاق بی اطلاق. اما نسبت به قرینه منفصله بر تقیید تصریح می کند می گوید قرینه منفصله بر تقیید کشف نمی کند که مولا در مقام بیان تمام المراد نبوده است. نه، کشف می کند که مولا داعی جد نداشته است نسبت به این اراده تفهیم تمام المراد. والا ظاهر أعتق رقبة این است که به صدد تفهیم این بوده است که تمام مراد من همین عتق رقبه است. قرینه بر تقیید می گوید این اراده تفهیم به داعی جد نبود، اما قرینه منفصله بر اهمال می گوید اصلا اراده تفهیم تمام المراد نداشت نه اینکه به داعی جد نبود. مرحوم آخوند این را فرموده است.

ما هم در عین حال که اصل فرقی که ایشان می گذارد را قبول داریم، منتهی عرض ما این است که اطلاق اثباتی واقع ارادة التفهیم لتمام المراد نیست، ظهور الخطاب فی ارادة تفهیم تمام المراد است، وقرینه منفصله بر اهمال کاشف از عدم این ظهور نیست. هنوز هم ظهور دارد خطاب أعتق رقبة در اینکه مولا به صدد تفهیم تمام المراد بوده است و هذا الظهور هو الاطلاق الاثباتی لا واقع ارادة التفهیم.

این مطلب تا اینجا به نظر ما ثمره عملیه ای ندارد، ولو در منتقی الاصول خواسته اند بین این نزاع ها بین مرحوم آخوند و مرحوم نائینی ثمره عملیه تصویر کنند.

## تنبیهات بحث مطلق و مقید

{بخش تنبیهات را اینجا به صورت خلاصه عرض می کنم. مفصل بعضی از این بحثها مثل حمل مطلق بر مقید در واجبات یا حمل مطلق بر مقید در مستحبات عمده این مباحث در بحث تعارض الادله مطرح می شود ولی ما اینجا به شکل خلاصه در ضمن تنبیهات اینها را انشاءالله متعرض می شویم وبعد وارد مباحث قطع می شویم انشاءالله}.

تنبیه اول:

مرحوم آخوند فرموده است: اصالة البیان در جائی جاری می شود که احراز نکنیم مولا به صدد بیان از یک جهت خاصه است. اگر احراز کنیم مولا به صدد بیان از جهت خاصه است، نسبت به سائر جهات اصالة البیان جاری نمی شود.

مثال می زنند: می گویند آیه شریفه فرموده "فکلوا مما امسکن علیکم"، بحث است که آیا آن محل دندان گرفتن کلب معلم باید شسته بشود وبعد آن صید نوش جان بشود یا نه.

ممکن است کسی توهم بکند که اطلاق کلوا ندارد که اغسلوا محل الامساک ثم کلوا.

مرحوم آخوند می فرماید: خب ما می دانیم این آیه در مقام بیان از جهت تذکیه است، دیگر نسبت به سائر جهات که آیا موضع امساک کلب معلم پاک است یا نجس، اصالة البیان جاری نمی شود کرد.

مرحوم آقای خوئی هم در تأیید صاحب کفایه یک مثال روائی می زند: می فرماید در روایت داریم خون اقل من الدرهم معفو است در نماز. می دانیم این در مقام بیان است از حیث مانعیت نجاست دم. نمی توانیم دیگر اصالة البیان جاری کنیم که از حیث مانعیت دم ما لایؤکل لحمه یا مانعیت دم حیض در مقام بیان است. نه دیگر. وقتی فهمیدیم از حیث مانعیت نجاست دم در مقام بیان است دیگر نمی توانیم اصالة البیان جاری کنیم که در رابطه با سائر جهات هم در مقام بیان است.

پس اینکه اصل جاری می کنیم که متکلم در مقام بیان است در جائی است که لم یحرز کونه فی مقام البیان من جهة و شک فی کونه فی مقام البیان من سائر الجهات أم لا.

اقول: این فرمایش ناتمام است. اگر ما بفهمیم که مولا از یک جهت در مقام بیان است، چرا از سائر جهات نمی توانیم اصالة البیان جاری کنیم؟. شما می روید از مولا می پرسید می گوئید یک عالمی بود یک روز دیدم دروغ می گوید اکرامش بکنم؟ مولا می گوید اکرم العالم. قطعا از حیث اینکه دروغ گفتن عالم مانع وجوب اکرامش نیست در مقام بیان است. اطلاق ندارد نسبت به سائر جهات. حالا احتمال دادیم یک عالمی غیبت می کنیم او را هم اکرام بکنیم یا نه چرا نتوانیم به اکرم العالم تمسک کنیم؟! چرا نتوانیم؟ گفت اکرم العالم، عالم تمام الموضوع شد برای وجوب اکرام.

بله شأن نزول این جواب نفی توهم مانعیت کذب بود، اما جواب مطلق است.

این مثالهایی که زده شد مثل کلوا مما امسکن علیکم، اینها ربطی ندارد به این بحث. این یک مطلب دیگری است که باید ببینیم معنای این کلام چیست. کلوا مما امسکن علیکم ما هم قبول داریم که نمی شود اطلاق گیری کرد بگوئیم لازم نیست محل امساک کلی شسته بشود، اما نکته اش چیست؟ نکته اش این است که چون این آیه ارشاد به تذکیه است. کلوا مما امسکن علیکم مفادش این است که ما امسک الکلب المعلم فهو مذکی. مفادش این است. در مقام بیان تفهیم این مطلب است. اصلا معنای آیه این است که ما امسک علیکم الکلب المعلم فهو مذکی. اصلا بحث طهارت و نجاست محل امساک کلب را مطرح نمی کند.

مثل إذا خرج الدم فکل. فکل یعنی مذکی است. در مقابل لاتأکلوا مما لم یذکر اسم الله، کلوا مما ذکر اسم الله علیه در مقابل لاتأکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه است. لا تأکلوا یعنی لیس بمذکی، کلوا یعنی مذکی. کأنه گفته ما امسک علیکم الکلب المعلم فهو مذکی. خب مذکی بودن صید کلب معلم منافات ندارد با اینکه باید قبل از خوردن آن را بشوری. اصلا مفاد عرفی اینکه می گویند آن چیزی که کلب معلوم شکار کرد بخور آن چیزی که عقاب شکار کرد نخور، اصلا مفاد عرفی اش یعنی آن چیزی که کلب معلم شکار کرد تذکیه شده است. معنای عرفی اش این است.

سؤال وجواب: وقتی می گوید رأیت عالما کذب، امام می فرماید العالم واجب الاکرام، کی معنایش این است که دروغ گفتن مانع از وجوب اکرام نیست؟ اصلا مفادش این است که عالم واجب الاکرام است. فرق می کند با این آیه. این آیه اصلا بیان عرفی این است که ما امسک الکلب المعلم فهو مذکی. بله اطلاق دارد، چه امسک الکلب المعلم من عنقه یا من رجله، از آن حیث اطلاق دارد. اما مذکی بودن این صید منافات ندارد با اینکه باید نجاست عرضیه اش را برطرف بکنید. اصلا معنایی که این کلام به صدد تفهیمش بود باید ببینیم چیست، در رابطه با این معنا اطلاق گیری بکنیم. این ربطی به این فرمایش صاحب کفایه و آقای خوئی ندارد که اگر احراز کردیم در مقام بیان از یک جهتی هست، نسبت به سائر جهات دیگر نمی توانیم اصل جاری کنیم که در مقام بیان است. نه این حرفها درست نیست. معنایی که این آیه به صدد تفهیمش بوده تذکیه صید کلب معلم است.

سؤال وجواب: اباحه فعلیه مفاد عرفی اش نیست. وقتی شما می گوئید گوسفند خوردنش حلال است و خرگوش حرام، آیا یعنی همینجوری گوسفند را بخورید؟! یا نه، گوسفند خوردنش حلال است یعنی با شرائط تذکیه. بخور نه یعنی دستهایت نجس است بخور، نمی گوید آب نکشیده بخور.

آن روایت دم اقل من الدرهم هم همین است. ظاهرش این است که دم بما هو دم که مانع هست از نماز، اگر اقل من الدرهم بود مانع نیست. دم بما هو دم اگر مانع بود اقل من الدرهمش مانع نیست. اما دم ما لایؤکل لحمه بما هو دم مانع نیست، بلکه آب دهان ما لایؤکل لحمه هم باشد مانع است، عرق ما لا یؤکل لحمه هم باشد مانع است. فالصلاة فی بوله و کل شیء منه فاسد. ربطی به دم بما هو دم ندارد. این نکته اش این است که روایت که می گوید لا بأس بالدم إذا کان اقل من الدرهم، یعنی دم که جاهای دیگر مانع است بما هو دم، اگر اقل من الدرهم بود مانع نیست در نماز. اما دم بما هو جزء ما لایؤکل لحمه که مانع بود ربطی به دم بما هو دم ندارد.

پس باید معنای روایت یا آیه را بفهمیم، ببینیم معنایی که متکلم به صدد تفهیمش بوده چیست، در رابطه با آ معنا اصالة البیان جاری می شود نه معناهای دیگری که به صدد تفهیمش نبوده است.

اصل مطلب این است ومطلب درستی هم هست.

بقیه تنبیهات روز سه شنبه بعد از عاشورا.